

روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران

صاحب امتیاز و مدیرمسئول: مهدی رحمانیان

نشانی: تهران: میدان فاطمی، خیابان بهرام‌مصری، پلاک ۲۲ • تلفن:۵۴ و ۸۸۹۳۶۲۷۰ • نمابر:۸۸۹۲۵۴۶۷

تلفن آگهی‌ها: ۸۶۰۳۶۱۱۹ • تلفن امور آگهی‌های شهرستان‌ها:۷-۴۴۰۱۹۸۰۵ • تلفن امور مشترکین: ۸۸۹۰۳۵۴۸

توزیع: شرکت پیام‌رسان سبز • تلفن: ۶۶۲۸۷۳۴۴ • چاپ: صمیم

شرق

روزنامه

پنجشنبه ۸ خرداد ۱۴۰۴ • ۲ ذی‌الحجه ۱۴۴۶ • ۲۹ می ۲۰۲۵ • سال بیست‌ویکم • شماره ۵۱۲۲ • ۱۲ صفحه

اذان ظهر تهران ۱۲:۰۲ • اذان مغرب ۱۹:۰۴ • اذان صبح فردا ۳:۰۷ • طلوع آفتاب ۴:۵۰

بنه سر گر نمی‌گنجی که اندر چشمه سوزن

اگر رشته نمی‌گنجد از آن باشد که سر دارد

چند هفته پیش نیمه‌های شب تماس گرفت و

خواست درباره این بیت مولانا با هم حرف بزنیم، گفت

خیلی وقت است این غزل و به ویژه این بیت ذهنش را

درگیر کرده، درباره ابعاد معنایی‌اش که اندیشیده بود

و آنچه به ذهنم می‌رسید، با هم حرف زدیم و تلفن

قطع شد و کمی بعدتر گفت‌وگوی‌مان با چند وویس در

پیام‌رسانی خاتمه یافت. آن‌سوتر اما در فضای مجازی

و واقعی همه داشتند در تأیید یا رد او حرف می‌زدند که

دو بازی نخست سرمربیگری‌اش در استقلال بحران‌زده

را با پیروزی به پایان رسانده و چشم‌انداز حضورش لابد

برخی را امیدوار و مشتاق و گروهی را برآشفته و نگران

کرده بود اما او به دنبال فهمی از بیتی از مولانا بود،

در زمانه‌ای که مولانا برای برخی فقط اسم یک شاعر

برآوازه و برای گروهی دیگر «هیچ‌کس» است.

۱- چند هفته‌ای است که می‌خواهم این چند خط

را برای مجتبی بنویسم و حالا که امشب فینال جام

حذفی را قرار است سرمربیگری کند، نباید بگذارم به

تأخیر بیفتد. اینکه قهرمان شود یا نه، مسئله‌ام نیست

و برای همین نمی‌خواهم این چند خط به های‌وهوی

قهرمانی یا حب‌و‌بغض شکست‌گره بخورد، پس

بهترین زمان نوشتنش همین حالا‌ست.

مجتبی را بیش از بیست‌و‌اندی سال است

می‌شناسم، یعنی از زمانی که در جوانان استقلال چهره

شد و بعدتر در بزرگسالان و بعدتر که با عقیق، خواهر

عمید دوست و همکارم در روزنامه ازدواج کرد و... تا



پوریا سوری

در راوی برگزار کرده‌اند، می‌توانند شهادت دهند که او فروتنانه و با اشتیاق از شعر تا داستان، از موسیقی تا فلسفه و از سینما تا تاریخ را مستعیمی مثال‌زدنی بود و همین حضور مدامش در مقام مستمع برای منی که بسیار آدم‌های معروف دیده‌ام که فقط بدن و بیان عرضه دارند و کوشی و هوشی برای شنیدن و دریافت ندارند، سنگ محکی بود که بیایم این چند خط را درباره سرمربی مخصوص استقلال بنویسم و ثبت کنم که او یکی از اهالی فکر و نظر ماست. می‌رسید ما یعنی چه کسی؟ یعنی مجتبی جباری فردی دانش‌ور و جدی و متعلق به سنت فرهنگی روشنفکری ایران است که می‌توانید از او نکاتی را بیاموزید که مختص و زاییده اندیشه اوست، چون او از کسانی است که می‌اندیشد و این در زمانه ما که سفله‌پروزی و بر صدر نشاندن

خار بر دیوار شغل اولش است، حکم همان سر رشته در چشمه سوزن مولانا را دارد.

۲- این روزها بسیار درباره او می‌نویسند و می‌خوانیم.

من به‌عنوان کسی که کار و زندگی‌ام به رسانه گره

خورده، درکی از اتمسفر رسانه‌ای حول‌وحوش نام او

پس از سرمربی‌شدن در استقلال دارم و آن دریافت

این است که این رسانه‌ها و فوتبال و آدم‌هایش او را

نمی‌خواهد. ترجیح می‌دهد او را بتاراند و بگوید تو برو

کار فرهنگی‌ات را بکن و بگذار فوتبال برای ما بماند.

کدهای دوروبر نام او را دنبال کنید، اکثر پیش‌کسوتان

تاج و استقلال درباره حضور موفق او سکوت کرده‌اند،

آنهايي هم که از آن خیل دهان باز می‌کنند، می‌گویند

«او را نسوزانید»، «چند فصل دستیار باشد تا آب‌دیده

شود»، «سرمربی خارجی یا ایرانی امتحان پس‌داده

بیایرد»، «او به درد رئیس فدراسیون شدن می‌خورد»

و الی آخر.

همه کدها او را در جایی که الان هست و نتیجه

گرفته، برنمی‌تابد. کمتر تحلیلی درباره تاکتیک‌های

او، دلایل پیروزی‌ها و موفقیتش با منش و روشش در

برخورد با حواشی و اداره تیم می‌بینید و می‌خوانید.

عکس‌های بیج‌های هواداری را نه، عکس‌های

صفحات رسمی باشگاه را دنبال کنید، سرمربی تیم در

پست‌ها و پوسترها و استوری‌ها یا غایب یا در حاشیه

است، عمدتا اگر تصویری از او کار می‌شود، کسی هم

کنارش هست یا دارد رد می‌شود، تیرها را که چه

عرض کنم، آن‌قدر که سواد رسانه‌ای من قد می‌دهد،

از شیطنت گذشته و دنبال بی‌اهمیت جلوه‌دادن



کارخانه پنبه لیوانی در شهر بندرگز در غرب استان گلستان به عنوان اولین کارخانه تصفیه پنبه در ایران به شمار می‌رود که بیش از یک قرن از تأسیس آن می‌گذرد.

این کارخانه در ۱۱ مرداد ۱۳۸۴ با شماره ثبت ۱۲۵۵۹ به‌عنوان یکی از آثار ملی ایران به ثبت رسیده و همچنان فعال است. عکس: حسین رجنی، باشگاه خبرنگاران جوان

instagram:sharghdaily1

twitter:sharghdaily

youtube:sharghdaily

Telegram:SharghDaily

aparat:tasvirshargh

www.sharghdaily.com

دستاوردهای کسی هستند که جدای از قابلیت‌های فنی‌اش در زمان بازی و حالا مربیگری، نزدیک‌ترین و شاید تکامل‌یافته‌ترین شخصیت در اسلوب باشگاه تاج-استقلال به حجازی و پورحیدری است.

حتما برخی پیش‌کسوتان تیم و شماری از شما

هم با من همدل هستید که اداره تاج-استقلال باید

به کسانی مانند «مجتبی جباری»‌ها ارث برسد تا

یک فرهنگ ۸۰ساله راه و رسم بزرگی‌اش را ادامه

دهد اما مسلما حضور امثال او سازوکار دلالتان و

کارچاقی‌کن‌های این محبوب میلیون‌دلاری و پول‌های

عظیمی را که در تاریک‌خانه‌های فوتبال ایران و

باشگاه‌هایش جابه‌جا می‌شود، به هم می‌زند. حتما

مافایا خیمه‌زده بر فوتبال نمی‌گذارد که پاک‌دست‌ها و

متخصص‌ها جا و قدر و منزلتی بیابند و بتوانند فرهنگی

ازدست‌رفته را بازیابی کنند... همین مافیایست که

رسانه و هوادار و پیش‌کسوت را خواسته‌وناخواسته

هل می‌دهد که نبودن «مجتبی جباری»‌ها را بخواهد

و بفروشدش دنبال نخود سیاه رئیس فدراسیون شدن!

یکی هم نیست بگوید در ساختاری که می‌شناسیم و

می‌شناسید، اصلا امکان حضور و زمامداری امثال علی

دایی و مجتبی جباری وجود دارد؟ اصلا ساختار قدرت

این اجازه را خواهد داد؟ معلوم است که نه! اما اگر

داده بود، علی دایی الان زمامدار فوتبال ایران بود و

بر صندلی‌ای تکیه زده بود که لابد پیش از او ناصر

حجازی بر آن نشسته بود!

۳- خلاصه آنکه به قول علیشاه مولوی که شاعر

بود و شاعر از دنیا رفت، «من به این عشق عمومی

مشکوکم» و می‌دانم که این فوتبال و این مافیای دوست

ندارد کسی نباید که ذکر شبانه‌اش شعر مولاناست و

پیشه دوران پس از شهرتش کتاب‌فروشی، هر چقدر

هم «دیدان آسیا» باشد و حضورش بوی سلامت نفس

و صلابت حجازی و تخصص و تعصب پورحیدری را

بدهد.

جهان‌خوانی

۳۸۰ نویسنده به نسل‌کشی در غزه اعتراض کردند

گاردین: نویسندگانی همچون زادی اسمیت، ایان مک‌ایوان، حنیف قریشی، راسل تی دیویس، فرانک کاترل بویس و فعالانی مانند جورج ماننیو، برایان اینو، ژانت وینترسون، اروین ولش، کیت ماس، الیف شافاک و ویلنام دالریمل نامه‌ای در اعتراض به نسل‌کشی در غزه منتشر کردند. در این نامه که گاردین منتشر کرده، تأکید شده است: «استفاده از واژه «نسل‌کشی» دیگر صرفا یک بحث آکادمیک نیست، بلکه واکنشی حقوقی، اخلاقی و سیاسی است به فاجعه‌ای که در برابر چشمان جهانیان در حال وقوع است».

در متن آمده است که نهادهایی همچون سازمان ملل، عفو بین‌الملل و دیدبان حقوق بشر، شواهد روشنی از اقدامات نسل‌کشانه ارتش اسرائیل (IDF) ارائه داده‌اند.

همچنین اظهارات صریح برخی مقامات اسرائیلی ازجمله بزالل اسموتریچ و ایتامار بن‌گویر به‌عنوان بیان مستقیم نیات نسل‌کشانه معرفی شده است.

این نامه با شعری از هبه ابو ندو، شاعر فلسطینی، آغاز می‌شود که در حمله هوایی اسرائیل در اکتبر ۲۰۲۳ جان باخت. شعری که او در آن برای مردم غزه، پناهگاهی «کیهانی و دور از خشونت» تصور کرده بود. امضاکنندگان تأکید می‌کنند که غزویان «نه قربانیان انتزاعی، بلکه انسان‌هایی واقعی‌اند که اکنون در برابر تهدید مرگ

ایستاده‌اند». در بخش دیگری از نامه آمده است: «ما خواستار آتش‌بس فوری و پایدار هستیم؛ آتش‌بسی که امنیت و عدالت برای فلسطینی‌ها، آزادی گروهان‌های اسرانیلی و آزادی زندانیان فلسطینی را که به‌طور خودسرانه بازداشت شده‌اند، تضمین کند» و تأکید شده است: «اگر دولت اسرائیل به این خواسته‌ها بی‌توجهی کند، تحریم‌هایی باید علیه آن اعمال شود».

در ادامه نامه، امضاکنندگان ضمن تأکید بر مخالفت قاطع با یهودی‌ستیزی از هرگونه استفاده از فاجعه انسانی غزه برای دامن‌زدن به نفرت قومی یا مذهبی ابراز نگرانی کرده‌اند. در همین راستا، نهادهایی مانند بن اسکاتلند و نویسندگانی چون جاناتان کو، سوزی اورباخ، کوین بری، نینا استسیتی، کریس پاور، مارینا وارنر، جو داتنور، ایندیا نایت و نیک لرد نیز به جمع امضاکنندگان پیوسته‌اند.

در پایان این نامه آمده است: «ما نمی‌خواهیم بخشی از تماشاگران خاموش باشیم. این مسئله تنها مربوط به انسانیت مشترک ما نیست، بلکه آزمونی برای شایستگی اخلاقی ما به‌عنوان نویسندگان زمانه‌مان است. ما این نسل‌کشی را تأیید نخواهیم کرد».

این‌نامه با هدف ایجاد اجماع بین‌المللی برای توقف فوری درگیری‌ها و ممانعت از استمرار نقض‌های گسترده حقوق بشر منتشر شده است.

۵۰۰۰

ایرانی

سفری ایران در عمان گفت: ماهانه سه هزار مراجعه‌کننده به بخش کنسولی سفارت مراجعه می‌کنند. ایرانیان در عمان، در حدود ۴۰۰ حرفه مشغول به فعالیت هستند. ماهانه پنج هزار ایرانی به‌عنوان توریست برای کار اقتصادی، دیدن اقوام خود یا گشت‌وگذار به عمان سفر می‌کنند. مدرسه ایرانی در عمان حدود ۳۰۰ دانش‌آموز دارد. حدود ۶۰۰ پرسنل پزشکی ایران که شامل ۴۰۰ پرستار و ۲۰۰ پزشک تقریبا متخصص است، در عمان مشغول به کار هستند.

سفری ایران در عمان گفت: ماهانه سه هزار مراجعه‌کننده به بخش کنسولی سفارت مراجعه می‌کنند. ایرانیان در عمان، در حدود ۴۰۰ حرفه مشغول به فعالیت هستند. ماهانه پنج هزار ایرانی به‌عنوان توریست برای کار اقتصادی، دیدن اقوام خود یا گشت‌وگذار به عمان سفر می‌کنند. مدرسه ایرانی در عمان حدود ۳۰۰ دانش‌آموز دارد. حدود ۶۰۰ پرسنل پزشکی ایران که شامل ۴۰۰ پرستار و ۲۰۰ پزشک تقریبا متخصص است، در عمان مشغول به کار هستند.

شاهنامه‌خوانی

جهانی سوگمند

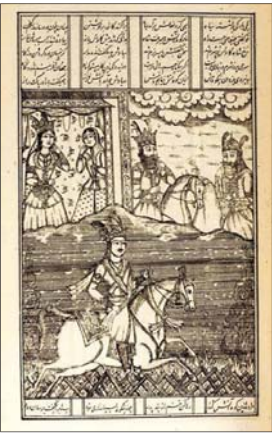
در مرگ اسفندیار (۲)



مهدی افشار

شاهنامه‌پژوه

چون کتابون و خواهران اسفندیار از مرگ فرزند و برادر خود آگاه شدند، همه برهنه سر و پای در غبار و خاک‌آلود، بر تن جامه دریدند و پشوتن با اسب سیاه بریده‌بسال و بریده‌دم به ایشان رسید. آنان به آغوش پشوتن پناه بردند و از مژه خون فرو ریختند و از او خواستند تابوت بکشاید و تن رنجور و خسته او را به ایشان بنماید. پشوتن در کنار مادر و خواهرانش می‌گریست و نمی‌دانست با خواشش آنان چه کند. سرانجام آهنگری را خواند تا سوهانی آورد و سر تنگ تابوت را بگشود. چون مادر و خواهرانش روی پوشیده از مشک و ریش سیاه او را دیدند، رستاخیزی بر پای شد و سر بر سینه آن پیکر بی‌جان نهادند و آن‌چنان غمانه گریستند که واژگان را توان بیان آن نیست. کتابون خاک بر سر و روی خویش بپاشاند و فریاد برآورد: «زین پس چه کسی را به جنگ خواهد برد تا جان کم‌بهایش را رهایی بخشد؟ زین پس چه کسی را به کام نهنگ خواهد سپرد؟» خواهران به یال اسب سیاه سوگمند بیاویختند و بر تارک اسب خاک ریختند.



خروش سپاه نیز به ابر برآمد و آنگاه پشوتن به ایوان گشتاسب گام نهاد. چون نگاهش بر چهره گشتاسب نشست، بر او خروشید و او راه هیچ نماز نگزارد، به نزدیک اورنگ شاه رفت و به فریاد گفت: «نیک بنگر ای سر سرکشان، چگونه بخت بر تو برگشته است. بدان که نه‌تها با ایران‌زمین بد کرده‌ای که با تن خویش نیز چنین، بدان که فره ایزدی از تو دور خواهد گشت و نشانه‌های خرد در تو خاموشی خواهد گرفت و بادافره این بداندیشی را خواهی دید. از این پس با کشته‌شدن اسفندیار پشت تو نیز شکسته خواهد شد. آنچه از آن تو خواهد شد، همان باد در مشت است. برای نگاهداشت تاج و تخت خویش، فرزند را به خاک و خون کشیدی و به خون بسپردی و آرزومندم نه تخت برایت بماند و نه شهریارای. با این همه دشمنان که در جهان داری، این تاج و تخت بر تو گوارا نخواهند ماند، دریفا که نمی‌دانی با خود چه کرده‌ای، در این گیتی‌ات برای تو تنها نکوهش است و در روز شمار، باید پاسخ گویی چرا فرزندت را به کشتارگاه روانه کردی». و چون این سخت گفت، روی به جاماسب کرد که پریشان و غمگین بی‌سخن به نگاه ایستاده بود: «که ای شوم بدکیش و بدزاد مرد، در گیتی جز سخن دروغ هیچ ندانی، تو همانی که میان پدر و فرزند دشمنی افکندی، مگر بدآموزی و از نیکی بریدن و به بدی پیوستن اندیشه دیگری در دل و سر نمی‌پروری. تو بذری را در جان نشاندنه‌ای که میوه آن، خون و آتش و توفان است. به نیرنگ تو بزرگمردی کشته شد که روز همه ایرانیان بازگونه گشت. تو شاه را راه کج آموختی، تو اسفندیار را به کشتن دادی، ای پیر کج‌راه و کج‌اندیش، تو می‌دانستی که مرگ اسفندیار تنها در کف رستم نامدار است». و آنگاه پشوتن آخرین سخنان اسفندیار را بازگفت که بهمن را به رستم سپرد تا او را شیرمردی چون خود پیرورد. آنگاه بود که نشانه‌های پشیمانی در چهره گشتاسب نمایان شد و افسوس که اندوه و پشیمانی به کار نیاید. بگفت این و رخ سوی جاماسب کرد/ که ای شوم بدکیش و بدزاد مرد/ ز گیتی ندانی سخن جز دروغ/ به کزی گرفت ز هرکس فروغ/ تو آموختی شاهی را راه کز/ ایا پیر بیراه و کوتاه و کز/ تو گفتی که هوش بل اسفندیار/ بود بر کف رستم نامدار.